

تقابل رفتارگرایی و نهادگرایی در علوم سیاسی

دکتر سیدصادق حقیقت *

چکیده

رهیافت نهادی به عنوان یکی از مکتب‌هایی که در آن نظریه و روش وجود دارد به اراییه‌ی گزاره‌هایی در مورد علل و نتایج نهادهای سیاسی می‌پردازد، و به ارزش‌های سیاسی لیبرال - دموکراسی اعتقاد دارد. نهادگرایان تصمیم افراد را در ساختار نهادها تحلیل می‌کنند و در تحلیل‌های خود برای «نهاد» اولویت قائل می‌شوند. ویژگی‌های اصلی نهادگرایی قدیم عبارتند از: قانون‌گرایی، ساختارگرایی، کل‌گرایی و تحلیل هنجاری. نهادگرایی جدید را می‌توان با مفاهیمی همچون تمرکز بر قواعد، مفهوم غیر رسمی نهاد، پویایی نهاد، موضع ارزشی - انتقادی، ناپیوستگی نهاد و ادغام از نهادگرایی قدیم بازشناخت. پس از جنگ جهانی دوم، دانش علوم سیاسی بیشتر به فرضیات فردگرایانه‌ی رفتارگرایی و انتخاب عقلایی معطوف گردید. هر کدام از این رویافت‌ها بر این فرض استوار بودند که افراد، به‌طور خودمختارانه و مبتنی بر نشانه‌های روان‌شناسی اجتماعی یا محاسبه‌ی عقلانی از سود شخصی خودشان، عمل می‌کنند. از طرفی رفتارگرایان معتقدند که نهادهای رسمی یا غیر رسمی به افراد جهت‌گیری نمی‌دهد؛ بلکه انتخاب‌هایشان به دست خود آنها ساخته می‌شود.

واژه‌های کلیدی: نهادگرایی قدیم، نهادگرایی جدید، رفتارگرایی، فرار رفتارگرایی، روش، نظریه.

مقدمه

نیمه‌ی دوم قرن بیستم، شاهد رقابت و منازعه‌ی نهادگرایی^۱ و رفتارگرایی^۲ بود. نهادگرایی و رفتارگرایی مکاتبی هستند که مفروضات روش‌شناختی خاص خود را به همراه دارند (لوندس، ۲۰۰۲، ص ۹۰). نهادگرایان معتقدند که نهاد بر فرد تأثیر بیشتری دارد و رفتارگرایان به تحلیل رفتار افراد اولویت می‌دهند. به لحاظ اینکه مکتب رفتارگرایی باعث شد رهیافت نهادگرایی تا حد زیادی کنار گذاشته شود، می‌توان آن دو را با هم مقایسه نمود. در این مقاله، ابتدا درباره‌ی ارکان نهادگرایی قدیم و جدید و گونه‌های نهادگرایی (هنجاری، انتخاب عقلایی، تاریخی، تجربی، بین‌المللی، انجمنی و جامعه‌شناختی) بحث می‌شود. سپس رفتارگرایی و فرارفتارگرایی به عنوان رقبای نهادگرایی مطرح خواهند شد.

نهادگرایی قدیم و جدید

نهادگرایی به عنوان یک نظریه و روش، موضوع مطالعه‌ی خود را نهادهای سیاسی قرار می‌دهد، و بر این باور است که این نوع مطالعه نقشی اساسی در هویت رشته‌ی علوم سیاسی دارد. حامیان این رهیافت، قواعد و رویه‌های قانونی را متغیر اساسی مستقل، و کارکرد و ذات دموکراسی‌ها را متغیر وابسته در نظر می‌گیرند و معتقدند که قواعد رفتار را تجویز می‌کند.

روش نهادی سنتی یا کلاسیک سه ویژگی توصیفی-استقرایی، رسمی-قانونی و تاریخی-مقایسه‌ای دارد. رهیافت تاریخی به اکتشاف حوادث، اعصار، مردم و نهادهای مشخص می‌پردازد. روش دوم به مطالعه‌ی حقوق عمومی و سازمان‌های رسمی حکومتی تکیه و روش سوم بر مطالعه‌ی مقایسه‌ای نهادها تمرکز دارد.

به نظر رودس، رهیافت‌های نهادگرایی عبارتند از: مطالعات قانون اساسی، سیاست‌گذاری عمومی و نهادگرایی جدید. رهیافت اول نقطه‌ی شروع مطالعه‌ی دولت را بررسی قانون اساسی قلمداد می‌کند. این رهیافت سعی دارد به جای تأکید بر نهادهای رسمی و قانونی، به تحلیل نهادهای در حال کنش بپردازد. سیاست‌گذاری

1. institutionalism
2. behavioralism

عمومی چون خط‌مشی سیاسی را حاصل تعامل سازمان‌های حکومتی و دیگر سازمان‌های حرفه‌ای و اقتصادی می‌داند، رهیافتی توصیفی و رسمی در برابر تاریخ، کارکرد، ساختار و روابط نهادها اتخاذ می‌کند. نهادگرایی جدید نیز به جای دیدگاه تقلیل‌گرایانه و فایده‌گرایانه، بر نقش بیشتر و مستقلانه‌تر نهادهای سیاسی تأکید می‌ورزد، و بدین لحاظ از روش تاریخی-توصیفی و قانونی، دور و به نظریه‌ی سیاسی، تاریخ و حقوق نزدیک‌تر می‌شود (رودس، ۱۳۷۸، ص ۸۳-۱۰۶).

از دیدگاه پیترز، عمده‌ی رهیافت‌های نظریه‌ی نهادی عبارتند از:

۱. نهادگرایی هنجاری همانند مقاله‌ی مشترک مارش و اولسن، در ۱۹۸۴ و بعد از آن در سایر نوشته‌هایشان تا ۱۹۹۵.
۲. نهادگرایی انتخاب عقلایی که بر خلاف نهادگرایی هنجاری معتقد است که افراد تلاش می‌کنند سود خودشان را به حد اکثر برسانند.
۳. نهادگرایی تاریخی که نقطه‌ی عزیمت اساسی خود را در انتخاب‌هایی قرار داده که اخیراً، در تاریخ هر سیستم حکومتی ساخته شده است.
۴. نهادگرایی تجربی که همانند نهادگرایان قدیم معتقد است که ساختار حکومت، در روش‌هایی که در این سیاست‌ها پردازش شده‌اند و انتخاب‌هایی که به وسیله‌ی حکومت‌ها ساخته خواهند شد، تفاوتی ایجاد می‌کند.
۵. نهادگرایی بین‌المللی که به جایگاه عملی و نظری ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول و مانند آن توجه دارد.
۶. نهادگرایی انجمنی که همان صنف‌گرایی و کثرت‌گرایی گروهی است.
۷. نهادگرایی جامعه‌شناختی که در رشته‌هایی غیر از رشته‌ی علوم سیاسی، به‌ویژه در علوم اجتماعی و در قالب نظریه‌هایی همچون نظریه‌ی مارکس، وبر، پارسونز و دورکیم رشد کرده است.

با اینکه نهادگرایی قدیم^۱ حتی به دوران باستان و نخستین تفکر نظام‌مند درباره‌ی تفکر سیاسی برمی‌گردد، در دوران مدرن، هابز از ضرورت وجود نهادهای قوی برای حفظ نوع بشر سخن گفته است. سنت سیاسی انگلیسی-آمریکایی نقش کمتری برای دولت

1. the old institutionalism

نسبت به سنت سیاسی اروپایی نشان می‌دهد؛ اما نهادگرایان اروپایی، به شکل عمیق‌تری، به نهادهای رسمی حکومت توجه می‌کنند. در ایالات متحده، وودرو ویلسون، که عضو انجمن علوم سیاسی آمریکا، در سال ۱۸۸۰ هم بود، بر نقش نهادها در ایالات متحده، به طور مقایسه‌ای تأکید می‌کرد، و در سال ۱۸۹۸ کتاب دولت، عناصر تاریخی و عملی سیاست، *نمایی کلی از تاریخ و مدیریت نهادی*^۱ را نوشت. وولسی^۲ نیز در این راستا و البته پیش از او، کتاب علوم سیاسی یا تلقی عملی و نظری دولت^۳ را نگاشته بود که این‌گونه آثار، به صورت آشکار، از تأثیر دانشگاه‌های آلمانی بر توسعه‌ی دانشگاه‌های آمریکایی حکایت می‌کند (لکزایی، ۱۳۸۳).

ویژگی‌های اصلی نظریه‌ی نهادگرایی قدیم عبارتند از:

۱. قانون‌گرایی^۴: نهادگرایی قدیم به قانون و نقش مرکزی آن در حکومت، به‌ویژه در کشورهای اروپایی، توجه می‌کند.
 ۲. ساختارگرایی: نهادگرایی قدیم، ساختار رفتار را تعیین می‌کند و این یکی از دیدگاه‌های بنیادی در مقابل رفتارگرایی تلقی می‌شود.
 ۳. کل‌گرایی: نهادگرایی قدیم، به جای نهادهای خردی مانند مجالس، کل سیستم را ارزیابی می‌کند.
 ۴. تحلیل هنجاری: نهادگرایی قدیم، به وجود یک عنصر هنجاری قدیمی در تحلیلش توجه دارد.
- برعکس این مکتب، دو رهیافت انتخاب عقلانی و رفتاری، به صورت عمیق، به مفروضات فردگرایی روش‌شناختی، دروندادگرایی^۵ (برای مثال، تمرکز بر رأی دادن، فعالیت احزاب ذی‌نفوذ) و سوگیری ضد هنجاری تمایل دارند.
- نهادگرایی جدید، با نام جیمز مارش^۶ و یوهان اولسن^۷ شناخته شده است. آنها بر نقش فرد در انتخاب سیاسی تأکید می‌کردند و تمایل داشتند که به طور گسترده‌ای فرد

1. *The State: Elements of Historical and Practical Politics: A Sketch of Institutional History and Administration.*

2. T. D. Woolsey

3. *Political Science, or The State Theoretically and Practically Considered* (1893)

4. legalism

5. inputism

6. James March

7. Johan Olsen

را به عنوان یک بازیگر مستقل، عقلانی سازند. در این دیدگاه، مسأله‌ی ساختار-کارگزار و تفسیر ارزش‌های نهادها حل شده است و اساس رفتار در نهادها به جای آنکه سرکوب‌گرانه باشد، هنجاری است؛ و به جای آنکه نقش‌های معین رسمی اعضای نهادها هدایتش کند، بیشتر تحت تأثیر ارزش‌های موجود در سازمان‌ها قرار می‌گیرد.

در کنار دیگر انتقادات (کراتز، ۱۹۹۶، ص ۸۱۲-۸۳۶)، پیترز معتقد است: گرچه عنصر هنجاری مارش و اولسن جذابیت دارد، این ضعف جدی را دارد که اصطلاحات نظری‌اش ممکن است این نظریه را ابطال‌ناپذیر سازد. توصیف ساده شده‌ای از نظریه‌ی انتخاب عقلانی، در هیچ جایی برای نهادها دیده نمی‌شود. بافت‌گرایی که مارش و اولسن از آن بحث کرده‌اند، به ایده‌ی دروندادگرایی شباهت دارد و به شکل مشابه، تقلیل‌گرایی آنها به رهیافت انتخاب عقلانی رفتاری، و تقلیل رفتار جمعی به رفتار فردی تمایل پیدا می‌کند؛ همچنین، سودگرایی مورد توجه این دو به رهیافت تحلیل انتخاب عقلانی بیشتر از رفتارگرایی مرتبط است.

در نهایت، مارش و اولسن ادعا کرده‌اند که علوم سیاسی معاصر را ابزارگرایی یا چیرگی نتایج بر فرایند، و دیگر ارزش‌های سیاسی و اجتماعی مهم مشخص کرده‌اند. بر اساس این مباحث، این دو متفکر در اواخر دهه‌ی ۱۹۹۰، از نهادگرایی جدیدی بحث کردند که عمل جمعی را مرکز تحلیل خود قرار می‌دهد (همان).

لاندز شش ویژگی را برای نهادگرایی جدید برمی‌شمارد که در آن:

۱. تمرکز بر سازمان به تمرکز بر قواعد تبدیل می‌شود.
۲. مفهوم رسمی به مفهوم غیر رسمی نهاد تغییر می‌یابد.
۳. مفهوم ایستا جای خود را به مفهوم پویای نهاد می‌دهد.
۴. ارزش‌های پنهان به موضع ارزشی-انتقادی بدل می‌گردد.
۵. مفهوم کل‌گرایانه با مفهوم ناپیوستگی نهاد جایگزین می‌شود.
۶. استقلال به ادغام تبدیل می‌شود (لوندس، ۲۰۰۲، ص ۹۷-۱۰۲).

رفتارگرایی و فرار رفتارگرایی

رفتارگرایی به عنوان پارادایم غالب قرن ۲۰ با تکیه بر اصول اثبات‌گرایی، مهم‌ترین نقش را در نقد نهادگرایی بر عهده داشت. این مکتب، در قرن ۲۰، در بین متفکران آمریکایی

رایج بود، و بر مطالعه‌ی عینی و رابطه‌ی محیط با رفتار تحت کنترل تأکید می‌کرد. هرچند در دهه‌های اخیر، نقدهای بی‌شماری بر رفتارگرایی وارد شده، به جرأت می‌توان گفت که علی‌رغم وارد بودن بسیاری از انتقادات، باز سایه‌ی آن بر سر علوم اجتماعی و علوم سیاسی سنگینی می‌کند.

مکتب رفتارگرایی دوره‌های زیر را پشت سر گذاشته است:

۱. رفتارگرایی کلاسیک از ۱۹۰۰ - ۱۹۲۵ (واتسون).
۲. رفتارگرایی جدید در دهه‌های ۲۰ - ۴۰ (کلارک هال).
۳. نظریه‌ی فرضی-استقرایی «هال» در دهه‌های ۴۰ و ۵۰.
۴. تأکید بر شیوه‌های شرطی و کنترلی در روان‌شناسی در دهه‌های ۶۰ و ۷۰^۱.
۵. رفتارگرایی شناختی^۲ از ۱۹۷۵ به بعد که به نظریه‌های یادگیری توجه نموده است (همان).

رفتارگرایی به روش علمی یعنی مشاهده، فرضیه‌سازی، آزمایش و قانون‌سازی متکی است که در مقابل روش سرسختانه^۳، روش اقتداری^۴ و روش پیشینی^۵ قرار می‌گیرد. روان‌شناسان نشان داده‌اند که انسان‌ها، تا حد زیادی، به روش‌های سرسختانه تکیه می‌کنند؛ اقتدار هم ممکن است از متون مقدس ناشی شود و در روش‌های پیشینی نیز به جای روش‌های علمی، به توافقات عقلی استناد می‌شود (کلینگر، ۱۹۶۴، ص ۵-۶). این در حالی است که در روش علمی، فرضیه‌سازی و آزمون تجربی معیار اصلی است. در فرضیه‌سازی، نشان دادن متغیر مستقل و وابسته ضروری به نظر می‌رسد. در اینجا، تحلیل‌های آماری و ریاضی همانند واریانس و رگرسیون به محقق کمک می‌کند تا نسبت بین متغیر مستقل و وابسته را بهتر درک نماید. به هر میزان که محقق بتواند مشاهده‌های خود را به صورت آماری درآورد، از دخالت پیش‌فرض‌ها و تحلیل‌های پیشینی و غیر علمی فاصله می‌گیرد و با کشف قوانین حاکم بر پدیده‌ها، امکان پیش‌بینی در علوم را به اندازه‌ی زیادی فراهم می‌آورد.

۱. که در این زمینه، از اسکینر، کتاب *فراسوی آزادی و منزلت* به فارسی ترجمه شده است.

2. cognitive behavioralism
3. method of tenacity
4. method of authority
5. method of a priori

در رفتارگرایی، استفاده از متغیر مستقل و وابسته به جای علت و معلول، استفاده از روش‌ها و دستاوردهای علوم طبیعی در علوم انسانی و تصادفی^۱ و محتمل بودن^۲ وقایع، فرض گرفته می‌شود. اصول رفتارگرایی که تا اندازه‌ای با اصول اثبات‌گرایی اشتراک دارد، عبارتند از:

۱. جایگزینی فلسفه‌ی علم به جای متافیزیک.
۲. نفی تاریخ‌گرایی و تحول‌گرایی.
۳. جایگزینی نسبت به جای تعین و میانگین به جای عقلانیت.
۴. عطف توجه از نهاد و ساختار به رفتار فردی.
۵. فرضیات تجربی به جای فرضیه‌های اشراقی و تعمیمی.
۶. تکیه بر رفتار فرد به جای تأکید بر نقش ساختارها (سیف‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۲۰۱).
۷. محدود نشدن به استقرا، بر خلاف اثبات‌گرایان اولیه.
۸. اهمیت مقام داوری نسبت به مقام گردآوری.
۹. استفاده از ریاضیات، آمار و تحقیقات میدانی.
۱۰. دوری از ارزش‌گذاری.
۱۱. تکیه بر نمونه‌گیری^۳ و اندازه‌گیری^۴، به دلیل وجود امکان و تصادف (کلینگر، ۱۹۶۴، ص ۹۷-۱۳۳).

۱۲. نظم و هماهنگی بین نظریه، تحقیق و ابزار که کار علمی خالص به شمار می‌رود. در روان‌شناسی، رفتارگرایی مظهر کوششی در راه تبیین تمامی حیات روانی از طریق قوانین مرتبط با فعل و انفعال انسان با محیط خود است. بر اساس این مکتب، روان‌شناس تنها به مطالعه‌ی رفتار قابل مشاهده می‌پردازد؛ نه شعور که امری کیفی است. با گسترش رفتارگرایی، روان‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی نیز از آن اندیشه تأثیر پذیرفت. بعد از طرح تعریف وسیع تأویل از رفتارگرایی مبنی بر اینکه قلمرو این مکتب زمینه‌های وسیع و گوناگون انطباق‌های انسانی است، مکتبی نو به نام رفتارگرایی اجتماعی در علوم اجتماعی پدید آمد که محقق اجتماعی، در آن به بررسی و شناخت

1. randomness
2. probability
3. sampling
4. measurement

صورت‌ها و قوانین انطباق با محیط پیرامون و همچنین مشکل‌های سازمان‌های اجتماعی به عنوان پاسخی به انگیزه‌های خارجی مادی و معنوی می‌پردازد.

رفتارگرایان اجتماعی، از جهات بسیاری، دیدگاه‌هایی نزدیک به پیروان مکتب اثباتی، مخصوصاً پیروان جدید این مکتب یعنی نوابات‌گرایان دارند، و برآنند که جامعه‌شناسی را به صورت دانشی تجربی مطرح سازند (ساروخانی، ۱۳۷۵، ص ۶۴) و به تبعیت از تجربه‌گرایی کلاسیک، روان‌شناسی ذهنی را کنار می‌گذارند (کوپر، ۱۹۹۶، ص ۵۱-۵۲).
به‌طور کلی، رفتارگرایی مکتبی است که رفتار انسان را در فهم پدیده‌های انسانی محور قرار می‌دهد، و در دو حوزه‌ی علمی و فلسفی به‌کار می‌رود. در بُعد علمی، واتسون تحلیل روان‌شناسانه‌ی خود را بر رفتار قابل آزمایش انسان‌ها مبتنی کرد. ویتگنشتاین، نیز به عنوان رفتارگرای فلسفی، معتقد است که ملاک کاربرد اصطلاحات نمی‌تواند امری ذهنی قلمداد شود؛ بلکه باید امری بین‌الذهانی باشد (آئودی، ۱۹۹۵، ص ۷۶).

«رفتارگرایی» با «کل‌گرایی گشتالتی» از یک نظر، سرسازگاری ندارد. واژه‌ی «گشتالت» در زبان آلمانی، به معنای وضع و شکل یا هیئت کل به‌کار برده می‌شود و عنوان اصلی رشته‌ای در روان‌شناسی است. پیروان مکتب گشتالت معتقدند که بهترین راه برای مطالعه و ادراک عالم، دانستن قوانین و نظام‌های کلی خلقت است. در مقابل، پیروان رفتارگرایی، ادراک عالم را تنها از طریق بررسی اجزا و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن میسر می‌دانند. پیروان مکتب گشتالت معتقدند که هر چند کودکان جدول ضرب را به شکل جزء جزء یاد می‌گیرند، بالاخره کلی‌سازی می‌کنند. از دهه‌ی ۱۹۴۰ رفتارگرایی رو به افول گذاشت؛ هرچند تأثیرات آن در همه‌ی علوم باقی است (پارسا، ۱۳۷۰، ص ۲۱۱-۲۱۲).

علوم اجتماعی، به شکل کلی، از رفتارگرایی تأثیر پذیرفت. پارادایم رفتارگرایی سابه‌ی خود را برای مدتی طولانی، بر سر کلیه‌ی رشته‌های موجود در علوم اجتماعی افکند. آثار این تأثیر را می‌توان در کمی و غیرمتافیزیکی شدن علوم اجتماعی، توجه به رفتار به عنوان واحد تحلیل، دنیوی شدن تحلیل‌ها و دوری از غایت‌گرایی جست‌وجو نمود.

کاربرد نظریه، تصمیم‌گیری در اقتصاد آن است که اولاً، منابع در اختیار خود را به حد اکثر برسانیم و ثانیاً، منابع خود را در مقابل کالاهای بخش‌های دیگر، در بازار مبادلاتی با حد اکثر قیمت ممکن بفروشیم؛ بر این مبنا، هر سیاست‌گذار در اخذ

تصمیمات خود باید به دو عامل منابع سیاسی موجود و مبادلات سیاسی توجه نماید (سیف‌زاده، ۱۳۷۹، ص ۳۰۵).

به قول اپتر، اولین بار مفهوم رفتارگرایی در سیاست را گراهام والاس، از اعضای کمیته‌ی اجرایی جامعه‌ی فابین به کار برد. وی به جای متغیرهای اقتصادی در سیاست، به تأثیر جامعه‌ی مدرن در شخصیت، ایستارها و تأثیر تمرکزهای شهری بر تنش‌های عصبی فردی و جمعی شهروندان توجه داشت.

مهم‌ترین متفکران رفتارگرا از مکتب شیکاگو عبارتند از: هارولد لاسول، چارلز مریام و هارولد گاسنل. مریام به کنش‌های گروهی و لاسول به روان‌شناسی اجتماعی تمایل داشت. دو شاخه‌ی رفتارگرایی عبارتند از: رفتارگرایی تفسیری و تجویزی. فروید در دسته‌ی اول، و فرهنگ‌گرایانی همچون برتران بدیع در دسته‌ی دوم قرار می‌گیرند (همان، ص ۲۰۶-۲۲۲).

هدف رفتارگرایی در علوم سیاسی، پیوند دانش سیاسی با اقدام سیاسی است. این مکتب در سیاست، اثبات‌گرا و ضد متافیزیک است؛ و مرهون شکاکیت هیوم و عمل‌گرایی ویلیام جیمز و دیویی. از آنجا که رفتارگرایی بر اثبات‌گرایی تکیه می‌زند، روش علمی آن دقیق، آزمون‌پذیر، تکرارپذیر و مبتنی بر تفکیک دانش از ارزش است. رابرت دال رفتارگرایی را چنین تعریف می‌کند: «کوشش برای تجربی کردن جنبه‌های زندگی سیاسی، به کمک ابزارها و روش‌های قابل سنجش که قابلیت تبدیل به احکام کلی و فرضیه‌های جدید در علوم تجربی را دارد».

هر قدر نفع‌طلبی و افزایش فایده در جایی غلبه داشته باشد، قضیه‌ی عمل جمعی هم به همان اندازه، اهمیت خواهد یافت؛ به همین دلیل، هیچ یک از این نقدها رویکرد انتخاب عقلانی را بی‌اعتبار نمی‌کند، بلکه هر کدام خواهان گسترش بیشتر تئوری عقلانیت فردی است (لیتل، ۱۳۷۳، ص ۱۰۲).

دیوید ایستون، رفتارگرای آمریکایی، دو انتقاد اساسی به رهیافت نهادی وارد کرد: اول اینکه تحلیل قانون‌ها و نهادها نمی‌توانست به تبیین خط‌مشی سیاست یا قدرت بپردازد؛ زیرا کلیه‌ی متغیرهای مربوط را در نظر نمی‌گرفت. دوم اینکه واقعیت‌گرایی افراطی اجازه نمی‌داد تا چارچوبی را که واقعیت‌ها در آن شکل می‌گرفتند لحاظ نمایند. رهیافت نهادی، دولت‌محور بود؛ در حالی که علوم سیاسی به عنوان رشته‌ی علمی

جدید، دیدگاهی جامعه‌محور داشت. رودس این‌گونه انتقادات را به رهیافت نهادی وارد نمی‌داند (رودس، ۱۳۷۸، ص ۹۳-۹۵). بر اساس دیدگاه کثرت‌گرایی روش‌شناختی^۱، امکان بهره بردن از کارآمدی‌های هر دو روش وجود دارد (حقیقت، ۱۳۸۷)؛ به‌ویژه، به تعبیر رودس، روش کمی موجود در رفتارگرایی، امکان تعمیم به نهادگرایی را نیز دارد (رودس، ۱۳۷۸، ص ۱۰۴) و به قول لاندز، نهادگرایی از جریان غالب علوم سیاسی خارج نشده است (لوندس، ۲۰۰۲، ص ۹۴). به نظر می‌رسد حتی باید بین دو گرایش نهادگرایی قدیم و جدید نیز نوعی هم‌گرایی به وجود آورد (سلزینیک، ۱۹۹۶، ص ۲۷۰-۲۷۷)؛ هر چند نهادگرایی جدید هنوز هم نمی‌تواند زیرمجموعه‌ی رفتارگرایی محسوب شود.

به عقیده‌ی پیترز هم رهیافت تاریخی، اگر نه با همه، با بیشتر قرائت‌های نهادگرایی جدید می‌تواند هماهنگ شود، و شاید نتیجه‌ای از یک نظریه‌ی نهادگرایی هماهنگ برای علوم سیاسی ایجاد کند. محیط‌های مختلف هم اقتضانات گوناگونی دارد. روابط بین‌الملل به جای صحنه‌ای که در آن نهادهای با ثبات عمل کنند، اغلب به عنوان قلمرو آنا‌رشی دیده شده است. نه نهادگرایی تنها رهیافت زنده و ماندگار امور بین‌المللی است، و نه مفهوم رژیم برای همه‌ی واقعیات سیاست‌های جهان اجرشدنی (لکزایی، ۱۳۸۳)؛ پس سیاست داخلی، سیاست خارجی و روابط بین‌الملل هم یک حکم واحد ندارند.

نقادی اثبات‌گرایی، از دیدگاه مارش و فورلانگ، در دو جریان، به تدریج گسترش یافته است. کواین به شکل عمل‌گرایانه استدلال می‌کند که هرگونه شناختی که ما از حواس پنج‌گانه به دست می‌آوریم، با میانجی‌گری مفاهیمی که برای تحلیل آنها به کار می‌بریم، حاصل می‌شود؛ از این رو، هیچ راهی برای رده‌بندی یا حتی توصیف تجربه بدون تفسیر آن وجود ندارد، این به معنای آن است که نظریه و تجربه، به آسانی جداشدنی نیستند. کوهن علوم هر زمانی را محصور در پارادایم ویژه‌ای تلقی می‌کند. تغییر پارادایم هنگامی روی می‌دهد که مشاهده‌های تجربی فراوانی، برخی از دانشمندان دلیر را بر آن می‌دارد که پارادایم مسلط را در معرض سؤال قرار دهند.

دومین جریان اصلی نقادی اثبات‌گرایی به علوم اجتماعی اختصاص بیشتری دارد. این جریان استدلال می‌کند که تفاوت‌های روشنی بین پدیده‌های اجتماعی، فیزیکی یا

1. methodological pluralism

طبیعی وجود دارد: اولاً ساختارهای اجتماعی، بر خلاف ساختارهای طبیعی، مستقل از کنش‌گرایی که آن را شکل می‌دهند، وجود ندارد. تفاوت دوم این است که ساختارهای اجتماعی، بر خلاف ساختارهای طبیعی، مستقل از برداشت کارگزاران از آنچه هنگام فعالیت انجام می‌دهند، وجود ندارد. این مسئله ما را به تفاوت سوم رهنمون می‌کند؛ ساختارهای اجتماعی، بر خلاف ساختارهای طبیعی، در اثر کنش کارگزاران تغییر می‌کند.

دیوید ساندرز در دفاع نسبت به انتقادات وارد بر اثبات‌گرایی معتقد است که فرارفتارگرایی، که می‌تواند فرااثبات‌گرایی نیز نامیده شود، وابستگی دو سویه‌ی نظریه و مشاهده را شناسایی می‌کند، و به این نکته واقف است که پرسش‌های هنجاری نیز اهمیت دارند و اغلب، به آسانی، از پرسش‌های تجربی جدایی‌پذیر نیستند. وی می‌پذیرد که سنت‌ها نقشی کلیدی در تحلیل سیاسی و اجتماعی دارند؛ ولی به هر حال، مشکلات هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی را از بین ببرد، بلکه آنها را نادیده گرفته است. وی می‌پذیرد که تفسیر و معنا مهم‌اند، و از این‌رو، در نقادی مطالعه‌ی پیشین رفتار انتخاباتی استدلال می‌کند که عرصه‌های دیگری وجود دارد که پژوهش رفتاری، به سادگی جرئت ورود به آن را نداشته است. ساندرز می‌خواهد با تفسیر و معنا به عنوان متغیرهای مداخله‌گر رفتار کند. از این دیدگاه، چگونگی فهم رأی‌دهندگان از احزاب و موضع‌شان می‌تواند بر رفتار انتخاباتی آنها اثرگذار باشد. در بهترین حالت، این دیدگاه تنها یک بُعد از هرمنوتیک مضاعف را شناسایی می‌کند؛ در حالی که سنت تفسیرگرایی استدلال می‌کند که ما به شناسایی انفسی بودن^۱ مشاهده‌گر نیز نیازمندیم.

بنابراین، فرااثبات‌گرایی بر اینکه تنها یک راه برای دانش اجتماعی وجود دارد، نسبت به اثبات‌گرایی پافشاری بسیار کمتری دارد؛ با وجود این، هنوز به جای فهم، بر تبیین و تقدم مشاهده‌ی مستقیم اصرار دارد، پس این رهیافت همچنان بنیادگرا است، و به قوت، در سنت علمی جای می‌گیرد (مارش و استوکر، ۲۰۰۲، ص ۲۳-۲۶). فرارفتارگرایی قصد در انداختن طرحی نو را ندارد، و تنها با آرایه‌ی نقدهایی به رفتارگرایی سعی دارد از نقد شدن این مکتب جلوگیری نماید؛ بنابراین فرارفتارگرایان، در سیاست، همان راه رفتارگرایان را با توجه به نقدهای مذکور رفته‌اند.

1. subjectivity

نقد سنت‌گرایان به رفتارگرایان را در چند مسئله می‌توان خلاصه کرد: تمایز علوم اجتماعی و طبیعی، کمی‌گرایی و تأکیدشان بر گردآوری واقعیت‌ها و ارقام، نرسیدن به قواعد کلی و محافظه‌کاری آنها به دلیل تأکید ایشان بر ثبات.

جماعت‌گرایان^۱ نیز معتقدند که مفهوم عمل معقول و قابل درک، مفهومی بنیادی‌تر از نفس عمل است، و در واقع، هیچ چیزی به نام «رفتار» که مقلّم و مستقل از نیت‌ها، باورها و مجموعه‌های قابل شناسایی باشد، وجود ندارد (سندل، ۱۳۷۴، ص ۲۱۲ و ۲۱۴).

مکتب تفهومی و تفسیری هم نقاد مکتب رفتارگرایی هستند. بر خلاف مکتب رفتارگرایی که فرض خود را بر جدایی واقعیت و زندگی از زبان می‌گذاشت، هرمنوتیک بین آنها ارتباط می‌بیند (بشیریه، ۱۳۷۶، ص ۳۰۵). وینچ در نقد اثبات‌گرایی و رفتارگرایی می‌گوید: اولاً، علوم اجتماعی بسیار پیچیده‌اند و به فهم نیاز دارند؛ ثانیاً، جدا کردن سوژه از ابژه میسر نیست، و ثالثاً، برای پدیده‌های مختلف روش‌های متفاوتی وجود دارد. به نظر اصحاب مکتب فرانکفورت نیز تحلیل‌های ریاضی و آماری محدود به توصیف است و بسیار محافظه‌کارانه به نظر می‌رسد.

مکتب مارکسیسم و مکتب انتقادی نیز نقاد این روش‌اند. دیالکتیک مارکس چون که دیالکتیک ذهن و عین است نقاد این مکتب محسوب می‌شود.

رفتارگرایی و فرا رفتارگرایی پارادایم غالب علم اجتماعی، در قرن ۲۰ بوده‌اند. قوت این مکتب به آن حد بوده که با به وجود آمدن مکاتب رقیب هنوز، آثار و روش رفتارگرایی به چشم می‌خورد. این مسئله برای کشورهای جهان سوم که بن‌بست‌های مدرنیته را لمس نکرده‌اند، ضرورتی دو چندان می‌یابد. مبنای اثباتی مکتب رفتارگرایی اگر هم دارای مشکلاتی باشد، عمدتاً مربوط به جهان اول است؛ بنابراین کشورها و فرهنگ‌هایی که هنوز جهات مثبت آنها را درک نکرده‌اند، نباید به بهانه‌ی وجود چنین مشکلاتی از کل آن درگذرند.

علوم اثباتی و رفتاری تفاوت ماهوی با علوم دینی دارند؛ در تطبیق اینها باید احتیاط کرد. طه جابر علوانی، از متخصصان برجسته‌ی علوم دینی، این‌گونه بیان داشته که روش اصول فقه، در اصل، برای بررسی قضایای فقهی تأسیس شده است، و قضایای فقهی، از لحاظ ماهیت، با پدیده‌های اجتماعی تفاوت دارد از جمله اینکه:

1. communitarians

مسائل فقهی غالباً به جزئیت متصف‌اند؛ اما ویژگی پدیده‌های اجتماعی یا انسانی، عمومیت و کلیت آنهاست.

مقصود از مسائل فقهی، روشن شدن حکم شرعی تکلیفی است؛ در صورتی که مقصود از طرح پدیده‌های اجتماعی، تبیین قانون‌ها، سنت‌ها و روابط حاکم بر آنهاست (عبدالرحمن رجب، ۱۳۷۸، ص ۲۳۳).

از دیدگاه اسحاق بن اسرئیل، در علوم انسانی و علوم اجتماعی می‌توان فرضیه‌سازی نمود؛ اما نه از نوع فرضیه‌هایی که در علوم طبیعی وجود دارند. در واقع، قانون علمی چیزی جز یک فرضیه نیست و فرضیه‌ها هم همان ابداعات تخیل خلاق ما هستند و نیازی به محدود کردن آن به علوم طبیعی نیست؛ مثل قضیه‌ی «هیچ حکومت توتالیتری نمی‌تواند بدون حمایت ارتش، مدتی طولانی به بقای خود ادامه دهد». همه‌ی قوانین علمی بر مبنای تجربی نامطمئن و مشکوک بنا نهاده شده‌اند. همان‌گونه که علوم زیستی از متدلوژی فیزیک بهره می‌جوید، علوم انسانی و فعالیت‌های امنیتی هم می‌تواند این کار را بکند. ایراد دیگر علیه کاربرد روش‌شناسی علوم طبیعی در فعالیت‌های امنیتی این است که جامعه، بر خلاف طبیعت دارای تاریخ، حافظه و توانایی یادگیری است. اعتراض بعدی این است که متغیرهای اجتماعی قابل اندازه‌گیری کمی نیستند و اشکال دیگر هم این است که خود محقق جزئی از چارچوب گسترده‌ی امنیت ملی است (اسحاق بن اسرئیل، ۱۳۷۹).

با وجود این، نقطه‌ی مثبت این مکتب، عینی بودن و نقد روش‌های کلاسیک و سنتی است، و هنوز هم روش غالب در علوم انسانی و اجتماعی تلقی می‌شود؛ بنابراین هرچند نقدهایی به اثبات‌گرایی و رفتارگرایی وارد شده، پارادایم غالب، هنوز رفتارگرایی است. رویکردهای تفهیمی، در آمریکا و اروپا رو به گسترش‌اند. از طرف دیگر، برای برخی کشورهای جهان سوم که هنوز در چنبره‌ی روش‌های سنتی گرفتارند، لازم است که اصول رفتارگرایی را در تحقیقات خود به کار برند، و از مزایای آن بهره‌مند شوند.

نتیجه‌گیری

هرچند تفاوت‌هایی بین نهادگرایی قدیم و جدید، از یک طرف، و نهادگرایی‌های هنجاری، انتخاب عقلایی، تاریخی، تجربی، بین‌المللی، انجمنی و جامعه‌شناختی، از

طرف دیگر وجود دارد، جملگی در چهار ویژگی قانون‌گرایی، ساختارگرایی، کل‌گرایی و تحلیل‌هنجاری اشتراک دارند. نهادگرایی جدید، بر خلاف نهادگرایی قدیم، بر نقش فرد و هنجاری بودن رفتار تأکید بیشتری دارد. رفتارگرایی با تکیه بر روش علمی، مهم‌ترین نقاد نهادگرایی محسوب می‌شود، و به جای تمرکز بر روش‌های تعمیمی و اولویت دادن به نهادها، به روش‌های علمی و اولویت رفتارها توجه می‌نماید. به اعتقاد نگارنده، هر چند نهادگرایی و رفتارگرایی با نگاهی پسینی به عنوان دو رقیب مطرح بوده‌اند، امکان بهره‌بردن از مزایای هر دو مکتب وجود دارد (حقیقت، ۱۳۸۷). بر اساس مکتب کثرت‌گرایی روش‌شناختی نیز یک روش را نباید مطلق حساب کرد؛ چرا که هر روشی دارای کارآمدی و محدودیت‌های خاص خود است.

فهرست منابع و مآخذ

۱. اسحاق بن اسرائیل؛ متدلوزی علوم، ترجمه صدرالدین علوی، کیهان اندیشه، ش ۳۶، خرداد و تیر ۱۳۷۹.
۲. بشیریه، حسین؛ تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، تهران، نشر نی، ۱۳۷۶.
۳. پارسا، محمد؛ روان‌شناسی یادگیری بر بنیاد نظریه‌ها، تهران، بعثت، ۱۳۷۰.
۴. حقیقت، سیدصادق؛ روش‌شناسی علوم سیاسی، قم، دانشگاه مفید، ۱۳۸۷.
۵. رودس، آر. ای. دلیو؛ رهیافت نهادی، در: مارش و همکاران، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران، پژوهشکده‌ی مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.
۶. ساروخانی، باقر؛ روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵، ج ۱.
۷. سندل، مایکل؛ لیبرالیسم و منتقدان آن، ترجمه احمد تدین، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۸. سیف‌زاده، سید حسین؛ مدرنیته و نظریه‌های جدید علم سیاست، تهران، دادگستر، ۱۳۷۹.
۹. عبدالرحمن رجب، ابراهیم؛ دورنمایی از بازسازی اسلامی علوم اجتماعی، مجله‌ی حوزه و دانشگاه، ۲۷ آذر ۱۳۷۸، کتاب دوم.
۱۰. لکزایی، شریف؛ نظریه نهادی در علوم سیاسی؛ نهادگرایی جدید، فصلنامه‌ی علوم سیاسی، زمستان ۱۳۸۳، ش ۲۸.
۱۱. لیتل، دانیل؛ تبیین در علوم اجتماعی (درآمدی به فلسفه‌ی علم الاجتماع)، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، صراط، ۱۳۷۳.
12. Audi, Robert, *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, Cambridge, Cambridge University Press, 1995.
13. Kelinger, Fred N., *Foundations of Behavioral Research*, New York, Holt Inc, 1964.

14. Kraatz, Matthew S., and Zajac, Edward J., "Exploring the Limits of the New Institutionalism: The Causes and Consequences of Illegitimate Organizational Change", *American Sociological Review*, Vol.61, No.5, Oct., 1996.
15. Kuper, Adam, and Kuper, Jessica, *The Social Science Encyclopedia*, London and New York, Rutledge, 1996.
16. Lowndes, Vivien, "Institutionalism", in: Marsh, David and Stoker, Gerry, *Theory and Methods in Political Science*, 2nd Edition, New York, Palgrave Macmillan, 2002.
17. Peters, B. Guy, *Institutional Theory in Political Science: the New Institutionalism*, London and New York, Continuum, 1999.
18. Selznick, Philip, "Institutionalism: Old and New", *Administrative Science Quarterly*, Vol.41, No.2, 40th Anniversary Issue, Jun., 1996.